

ویلیام دیویس، مدرس ارشد گلداسمیتس دانشگاه لندن و مدیر مرکز تحقیقات اقتصاد سیاسی می‌باشد. در مقاله زیر او ضمن بررسی کوتاه پایه‌های مدیریت شادی، نتیجه می‌گیرد که مسئولین جامعه و سیاستمداران باید ضمن گوش دادن به احساس خشم و بی‌عدالتی مردم، در پی یافتن راه‌های مقابله با آن باشند. خشم و بی‌عدالتی باید شنیده شوند و نه درمان. ناخرسندی می‌تواند سلامت بخش باشد. یکی از آخرین آثار دیویس، کتاب «صنعت شادی: چگونه دولت و مؤسسات بزرگ به ما تندرستی را فروختند» است.

## فساد شادی

نوشته: ویلیام دیویس

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۱۶۹۸

گری بکر، که سال گذشته درگذشته، را باید به عنوان یکی از با نفوذترین متفکران دوران ما قلمداد نمود. او یکی از اعضای برجسته مکتب شیکاگو بعد از دهه ۱۹۶۰ بود و نفوذ وی بسیار فراگیرتر و ظریف‌تر از آنی است که معمولاً به اقتصاددانان نسبت داده می‌شود.

در جایی که اقتصاددانان معتبری مانند جفری ساکس و لورنس سامرز می‌توانند چگونگی ایجاد سیاست‌های عمومی را معین کنند، میراث بکر بیشتر یک جنبه عمیق‌تر و اخلاقی دارد. به عبارتی، او چگونگی ساخت انسان را تعیین کرد.

بکر یکی از پیشگامان آنچه که به عنوان «امپریالیسم اقتصادی» شناخته می‌شود - گسترش اقتصاد نئوکلاسیک به قلمروهای جدید و ظاهراً غیراقتصادی - بود. این شامل حوزه‌هایی مانند خانواده و آموزش و پرورش می‌گردد، که بکر با استفاده از مفهوم «سرمایه انسانی» تجزیه و تحلیل می‌نمود.

امروزه سرمایه انسانی یک اصطلاح نسبتاً آشناست، و همان‌طور که اندرو مک‌گتیگان آن را موشکافی کرده است، یک مفهوم مهم در توجیه شهریه در انگلستان بوده است. اما وقتی که در ابتدا این مفهوم پدیدار شد، این ایده که انسان‌ها گونه‌ای از سرمایه محسوب می‌شوند، بسیار بحث برانگیز بود. طوری که بکر این را در سخنرانی پذیرش جایزه نوبل خود در سال ۱۹۹۲ توضیح می‌دهد، «تا دهه ۱۹۵۰،

اقتصاددانان بطورکلی فرض می‌کردند که نیروی کار معین است و قابل افزایش نمی‌باشد. درک وی از سرمایه انسانی همه این‌ها را تغییر داد.

آنچه بکر برجسته می‌کند، این نکته بود، مردم انتخاب‌های مختلفی در زندگی می‌کنند، که تأثیر قابل توجهی در سرنوشت اقتصادی آنان دارد. او استدلال می‌کند «در تنوری سرمایه انسانی، مردم به طور عقلانی مزایا و هزینه‌های فعالیت‌هایی چون تحصیل، تربیت، هزینه سلامتی، مهاجرت، و ایجاد عاداتی که بطور رادیکالی آن‌ها را دگرگون می‌سازد، را ارزیابی می‌کنند.» [کلمات ایتالیک اضافه شده است]

همان‌طور که میشل فوکو در سخنرانی‌های خود در باره نئولیبرالیسم در ۱۹۷۸-۱۹۷۹ با پیشگویی عالی اشاره می‌کند، تنوری بکر الگویی برای اینکه افراد چگونه به زندگی خودشان نگاه کنند، ارائه می‌دهد. تحصیل به یک سرمایه‌گذاری استراتژیک در خود شخص بدل می‌گردد. روابط نیز قراردادهای اقتصادی، با سود و زیان برای طرفین، محسوب می‌شوند. و ما بطور فزاینده‌ای آگاه می‌شویم که چگونه رژیم‌های غذایی ما، روش‌های ورزشی، خواب و استراحت بر جذابیت و اثر بخشی کار ما تأثیر می‌گذارد. مفهوم اساسی کار بکر همان قدر که تجربی است، اقتصادی نیز می‌باشد: هر یک از ما تصمیم می‌گیرد که چقدر موفق باشد.

اکنون عادات و رفتار ذهن (و یا مغز) را می‌توان به فهرست گزینه‌ها اضافه نمود. حضور در لحظه یا مایندفول‌نس، دیجیتال دتوکس (منظور مقدار زمانی است که فرد از وسایلی چون تلفن هوشیار، کامپیوتر و امثالهم استفاده نمی‌کند. م)، درمان شناختی رفتاری، خود کمکی، و تکنیک‌های تمدد اعصاب مبتنی بر شواهد (مانند صرف وقت بیشتری در فضای سبز)، همه بر پایه این واژه بکر «قابل افزایش» بنا شده‌اند. احساسات افراد را می‌توان تغییر داد، اگر چه نه به تنهایی با کمک شخص ذیربط، بلکه با کمک یک درمان‌شناس، یک آپ دیجیتال، تکنولوژی پوشیدنی (مانند ساعت‌های هوشمند) و یا ترکیبی از آن‌ها.

بیش از پیش آشکار می‌گردد که در قرائت روانشناسی مثبت، شادی فقط یک «انتخاب» است، چیزی که هم‌اکنون توسط کواکولا در کمپین بازاریابی #choosehappiness مطرح می‌شود. این امکان وجود دارد که این ایده بتواند به طور لحظه‌ای کسی را که با افسردگی خفیف دست و پنجه نرم می‌کند، شادی و نشاط بخشد. اما بسیار بعید به نظر می‌رسد که آن‌هایی را که تاکنون قدرت شکل دادن به شرایط خود را داشته‌اند، یعنی ثروتمندان و سالمین، را تهیج نماید.

مثلاً، این ایده مرکزی رهبر (گورو، guru) مدیریت شاوون ایگر، است؛ وی به مؤسسات و اشخاص توضیح می‌دهد که آن‌ها می‌توانند از طریق ایجاد شادی خود به طور استراتژیکی بر رقبایشان «برتری»

یابند. اقتصاددان عصبی (اقتصاد مبتنی بر عصب‌شناسی، علمی که نقطه تلاقی روانشناسی، اقتصاد و عصب‌شناسی است. م. پاول زاک عنوان می‌کند شادی «ماهیچه‌ای» است که ما باید به خاطر بسپاریم آن را بطور مرتب ورزش دهیم، تا آن را برای یک نظم کاری خوب حفظ کنیم. با حمایت از سوی یک زرادخانه در حال رشد از آپ‌های ردیاب خلق و خوی و مچ‌بندهای کنترل استرس، امروزه احساسات چیزی است که باید در روال تمرینات ما گنجانده شده است.

آنچه که در این جهان‌بینی عمیقاً فردی گیج‌کننده است این است که اندازه‌گیری شادی، در گذشته، برای پیگیری یک دستور کار بسیار متفاوتی استفاده می‌گشت. اولین بار اندازه‌گیری شادی در سطح ملی در اواسط دهه ۱۹۶۰ انجام شد، و بزودی به یک تکنیک مرکزی در درون جنبش «شاخص‌های اجتماعی» بدل گشت، که در جستجوی ارائه یک الترناتیو در مقابل مفهوم مادی و مبتنی بر بازار ارزش بود. کار سازمان پژوهشی انگلیسی «بنیاد اقتصاد نو»، نبوغ فوق‌العاده‌ای که اغلب مشخصه این پروژه است، را نشان می‌دهد.

شاخص‌های شادی ملی که هم‌اکنون توسط اژانس‌های آماری رسمی زیادی گردآوری می‌شوند، می‌توانند پایه مهمی برای فعالین و انتقادات سیاسی شوند. آن‌ها آسیب روانی که سیستم‌های اقتصادی خصوصی و نابرابر ایجاد کرده‌اند، را برجسته می‌نمایند. به گفته دیگر، مستحق تصدیق است که اکثراً این داده‌ها به سادگی آنچه که ما از مدت‌ها قبل مشکوک بودیم را می‌سنجد و با عدد نشان می‌دهد. فروید بطور عالی عنوان می‌گوید «عشق و کار سنگ بناهای انسانیت ما هستند». اقتصاددانان شادی تأیید کرده‌اند که بیکاری و کمبود وقت برای خانواده هر دو برای رضایت زندگی بسیار مخرب هستند.

چگونه یک دستور کار سیاسی دگرگون‌شونده و مترقی به شکل جدیدی از مدیریت رفتاری تغییر شکل داد؟ مشکل اینجاست که کمیت و اقتصاد در این رابطه هرگز بی‌گناه نبوده‌اند. با کاهش ارتباط بین ذهن و جهان به یک نسبت و ضریب کمی، معیارهای سلامتی به عنوان یک انتخاب ساده در کسب پیشرفت معرفی می‌شوند: آیا شما بدن‌بنال تغییر جهان هستید یا تغییر ذهن؟ بنظر می‌رسد که رابطه فلسفی بین ذهنیت انتقادی و شرایط عینی شبیه مجموعه‌ای از وزنه‌های تعادل است و وزن هر دو طرف نیز قابل تنظیم می‌باشد.

منتقدان زیادی وجود دارند که با استفاده از داده‌های شادی خواهان تغییر در اقتصاد سیاسی ما گشته‌اند. «سطح روحیه» اثر ریچارد ویلکینسون و کیت پیکت، یکی از مهم‌ترین این موارد است که بر نابرابری تمرکز می‌نماید. روانشناسانی چون تیم کاسر، ابزار اندازه‌گیری خودشان را برای نمایش

تأثیر منفی فرهنگ‌های مادی، رقابتی بر سلامت ما، ایجاد کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد که آن‌ها یک اقلیت در حال کاهش باشند. چرا؟ پاسخ این سؤال ما را به گری بکر بازمی‌گرداند.

در هسته مرکزی هم تفکر نئولیبرالی و هم فرهنگ ایالات متحده این اعتقاد وجود دارد که تاکنون به سؤالات مرکزی سازمان سیاسی پاسخ داده شده است. از این رو آن‌ها فراتر از محدوده تحول سیاسی یا مباحث سیاسی قرار دارند. درست همان‌گونه که قانون اساسی ایالات متحده در جستجوی ارائه «قواعد بازی» است که هر آمریکایی بایستی بر آن اساس بازی کند، به همان ترتیب نئولیبرال‌ها به دنبال تثبیت بازار آزاد سرمایه‌داری بوده‌اند که تنها «بازی» قابل دسترس است - فرانس بوهم، نئولیبرال المانی، حتی در باره ایجاد یک «قانون اساسی اقتصادی» صحبت کرده است. همه می‌توانند موفق شوند یا شکست بخورند، اما برای آن، قبل از هر چیز، آن‌ها باید قبول کنند که خود بازی همیشگی و ماندگار است.

در همین زمینه، مسأله دگرگونی سیاسی یا اقتصادی با زور و اجبار به فرد تحمیل می‌شود. با فرض آنکه سرمایه‌داری نمی‌تواند به نیازهای انسان پاسخ دهد، انسان‌ها باید خودشان را مطابق نیازهای سرمایه‌داران تغییر دهند. گوروهایمانند ایگر یا زاک این فلسفه را با چهره‌ای خندان و خوش‌بینانه ارائه می‌دهند: من خودم را تغییر دادم، پس شما هم می‌توانید!

اما در جهان تیره و تاریک برنامه‌های «فعال‌سازی رفتاری» کار در برابر اعانه (workfare)، منظور این است که بیکاران به خاطر مبلغ کمی که دریافت می‌کنند بایستی در برنامه‌های کاری شرکت کنند. این امر بیشتر بعد تنبیهی پیدا می‌کند. ایده «کارافرینی» ممکن است چشم‌اندازهای قهرمانانه خود را بر استیو جاب متمرکز کند، اما برای بسیاری از مردم این به معنی قبول کامل خواسته‌های متغیر سرمایه، در یک سطح کاملاً بنیادی و شخصی می‌باشد. هنگامی که مشاغل چون روزنامه‌نگاری با پیشوند «کارافرینی» به کار گرفته می‌شوند، این فقط به معنی یک چیز است: خود را تکثیر بکن یا بمیر.

امید سیاسی باید همچنان در این ایده ادامه یابد که شرایط اجتماعی و اقتصادی قابل تغییر هستند، و متناسب با آن، این بر عهده ما نیست که ذهن، روحیه و بدن خود را درخور شرایطی بنماییم که بر ما تسلط یافته است. مشکل اینجاست که این استدلال را به راحتی می‌توان به عنوان نوعی ارمان‌گرایی طبقه‌بندی کرد که -در تضاد با طرفداران «شفا از طریق صحبت»- رنج روزمره را جدی نمی‌گیرد. انتقاد از روانشناسی مثبت می‌تواند به اینجا منتهی گردد که انتقاد، به مثابه یک دفاع مزخرف از منفی‌گرایی رد شود.

راه مقاومت در مقابل این امر، پافشاری بر درک سیاسی شادی و ناخرسندی است، که در آن مردم مجاز به بیان و ارائه توضیحات برای احساساتشان باشند. این به معنی درک این موضوع است که بعضی از اشکال ناخشنودی-مانند حس بی‌عدالتی و خشم- محتاج شنیدن هستند و نه درمان. این به نوبه خود نیاز به تقویت و توسعه موسساتی دارد که شنیدن آرا را تسهیل نمایند. از شادی استقبال می‌کنیم، اما اگر آن، نیازمند «تغییر اساسی مردم، انطوری که هستند» نباشد.

برگرفته از [opendemocracy.net](http://opendemocracy.net)

William Davies, The correction of happiness, 18 May 2015,  
[opendemocracy.net](http://opendemocracy.net)